



تفسیر آیات مشکل

درس ۲۸

بررسی آیاتی که به ظاهر مغایر با عصمت انبیاست

استاد: آیت الله یعقوب جعفری

کارشناسی ارشد

مقدمه

از جمله مواردی که در آیات قرآن درباره پیامبران الهی مطرح می‌شود و با مقام عصمت ایشان سازگاری ندارد، نسبت گناه و خطایی است که از ظاهر بعضی آیات فهمیده می‌شود. این برداشت سبب آن شده، که بعضی در مقام توجیه نسبت‌های ناروایی به انبیاء عظام الهی متوجه کنند، که با عصمت ایشان در تنافی است. از این رو این آیات جزء آیات مشکله‌ای به شمار می‌رود که می‌بایست برای فهم و تفسیر آن، دقت بیش‌تری را مصروف داشت، تا موجب خدشه‌دار شدن به مقام عصمت ایشان نشود. در این درس به بررسی بعضی از این آیات می‌پردازیم.

محتوای آموزشی

«وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» (طه، ۱۱۷-۱۱۹) آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت.

«قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (قصص، ۱۵) (موسی) گفت: «پروردگارا، من بر خویشتم ستم کردم، مرا ببخش.» پس خدا از او درگذشت.

«لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (فتح، ۳) تا خداوند گناه پیش و پس تو را ببخشد.
(و آیات دیگر)

لغت و اعراب

۱. «عصى» نافرمانی کرد. عصیان در اصل به معنای گناه نیست، بلکه به معنای کاری است که می‌تواند مقدمه گناه باشد، برخلاف «اثم» که به معنای گناه است. و نیز عصیان مطلق پیروی نکردن از امر مولی است، چه امر وجوبی باشد و چه استحبابی، چه مولوی باشد و چه ارشادی.

۲. «فغوی» پس خطا کرد، راه گم کرد، ناامید شد. «غی» به معنای نرسیدن به نتیجه مطلوب و در مقابل رشد است: «قد تبین الرشد من الغی». همان‌گونه که ضلالت به معنای گمراهی و در مقابل هدایت است: «اشتروا الضلالة بالهدی».

۳. «ظلمت نفسی» بر خویشتم ستم کردم. ظلم در اصل به معنای تباہ کردن حق و قرار دادن چیزی در غیر محل آن است و تعبیر: بر خویشتم ستم کردن، به معنای تقصیر در ادای حق خویش و منع نفس از سیر به سوی کمال است.

۴. در «لیغفر» لام به معنای کی و برای تعلیل است. البته لام تعلیل افاده حصر نمی‌کند و ممکن است علت‌های دیگری هم باشد. ضمناً غفران به معنای پنهان کردن و آمرزیدن است.

۵. «ذنب» گناه، دنباله، عاقبت کار، نتیجه عمل. ذنب پیوسته بودن چیزی به چیزی دیگر به صورت اتصال است و لذا به دم حیوان ذنب گفته می‌شود.

۶. «ماتقدم و ما تأخر» نسبی است، بسته به این که چه زمانی مبنا قرار بگیرد. گاهی هم این تعبیر برای تعمیم به کار می‌رود و تقدیم و تأخیر موضوعیت ندارد.

تفسیر

مصونیت پیامبران از گناه

معصوم بودن پیامبران از گناه و خطا، یکی از باورهای ضروری اسلامی است و همه فرقه‌های گوناگون مسلمانان، به‌طور کلی در این موضوع اتفاق نظر دارند، هر چند که در گستره آن نظرهای مختلفی ابراز شده است.

از دیدگاه مکتب اهل بیت، انبیا از هر گونه گناهی، چه صغیره و چه کبیره و در هر زمانی، چه پس از بعثت و چه پیش از آن و از هر گونه خطایی، چه در زندگی خصوصی و چه در کارهای مربوط به رسالت، معصوم هستند. در مقابل، گروه‌هایی از اهل سنت، عصمت پیامبران را فقط در زمان بعد از بعثت و گروه‌هایی فقط در امور مربوط به تبلیغ و رسالت لازم می‌دانند.

بحث درباره اصل موضوع و تعیین قلمرو آن مربوط به علم کلام است و ما وارد آن نمی‌شویم. آنچه ما در این جا درصدد آن هستیم، پاسخ به یک پرسش است که از دیرباز مطرح بوده و پاسخ‌هایی هم به آن داده شده و آن این که در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که در آن‌ها به بعضی از پیامبران نسبت گناه داده شده، این آیات را که با اعتقاد به عصمت پیامبران متعارض می‌نماید، چگونه باید معنا کرد؟

پیش از آن که آن آیات را مورد بحث قرار بدهیم، یادآور می‌شویم که این پرسش یک پرسش قدیمی است و حتی از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) هم آن را پرسیده‌اند و آن‌ها با توجه به سطح اندیشه سؤال کننده، پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند. یک نمونه آن پاسخی است که امام رضا (علیه‌السلام) به مأمون داد. و آن زمانی بود که مأمون از امام رضا (علیه‌السلام) پرسید: آیا شما نمی‌گویید که پیامبران معصوم هستند؟ حضرت فرمود: آری. پس مأمون چند آیه را که در آن‌ها نسبت گناه به پیامبران داده شده، مطرح کرد و امام پاسخ لازم را داد.^۱

هم‌چنین دانشمندان اسلامی به‌خصوص متکلمان آن‌ها، راجع به آن آیات، بحث کرده‌اند و حتی برخی از آنان در این باره کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند. مانند: *تنزیه الانبیاء* از سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی، ۴۳۶ هـ) و *عصمة الانبیاء*

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۱۷۴.



از فخر رازی (متوفی ۷۴۸)^۱.

در این آیات کلماتی مانند: عصبان، ذنب، غوايه، ظلم، ضلالت، خطیئه، به پیامبران نسبت داده شده، که برخی از آن‌ها از زبان خود پیامبران نقل شده، مانند:

آدم و حوا: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (اعراف، ۲۳) گفتند: «پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیان کاران خواهیم بود. موسی: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغْفَرَ لَهُ». (قصص، ۱۵) گفت: «پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم، مرا ببخش.» پس خدا از او درگذشت.

ابراهیم: «وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ». (شعراء/۸۲) و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشاید.

یونس: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». (انبیاء، ۸۷) در تاریکی‌ها ندا در داد که: «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم.»

برخی دیگر از آیات هم به صورت خبری آمده است، مانند: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (بقره، ۱۲۱)

این گونه آیات را به دو صورت می‌توان بررسی کرد: توجیه کلی، توجیه موردی. منظور از توجیه کلی، پاسخی است که شامل همه آن‌ها می‌شود و منظور از توجیه موردی، پاسخی است که درباره تک تک این آیات و به‌طور جداگانه می‌توان بیان کرد. بسته به این که درباره کدام پیامبر است و چه تعبیری در آن به کار رفته است. در توجیه کلی این آیات، وجوهی گفته شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

دیدگاه‌ها در بیان معنای این آیات

۱- این موارد از باب مخالفت با امر ارشادی است نه مولوی؛ بنابراین، معصیت شرعی نیست که عقاب اخروی داشته باشد. امر ارشادی امری است که مولا از باب دادن مشاوره بیان می‌کند و الزام‌آور نیست و شخص می‌تواند آن را عملی کند یا نکند و اگر هم آثار و عواقبی داشته باشد، مربوط به این دنیا است و آن شخص ممکن دچار رنج و زحمت شود. ولی امر مولوی امری است که مولا آن را به‌عنوان یک تکلیف و وظیفه بیان می‌کند و اگر انسان با آن مخالفت کند، مؤاخذه خواهد شد و عقاب اخروی دارد.

در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) گاهی آن حضرت امرهایی می‌کرد، ولی چون امر مولوی نبود، گاهی

۱. مقایسه کنید با کتابی که هم‌شهری فخر رازی یعنی ابوزکریای رازی نوشته به نام «زلة الانبياء» که گاهی از آن با نام «مخاریق الانبياء» یاد می‌شود.

صحابه با آن مخالفت می کردند و گناه هم نبود، مانند امری که به زید بن حارثه کرد و فرمود: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ»، ولی زید با این که مسلمان متدینی بود، این امر را اطاعت نکرد و زنش را طلاق داد. این کار او معصیت شرعی نبود.

حال می گوییم: کلیه مخالفت هایی که پیامبران، از آدم تا خاتم با او امر الهی کرده اند، از باب مخالفت با امر ارشادی بوده و مؤاخذه نداشت؛ لذا با مقام عصمت آنان در تعارض نبود. آن ها عواقب کار خود را در این دنیا دیدند، ولی در قیامت عقابی متوجه آنان نخواهد شد. مثلاً در همین قضیه آدم و خوردن از شجره منهیه، در بعضی از آیات تصریح شده که نتیجه خوردن از آن درخت، به زحمت افتادن او در همین دنیا است که چنین هم شد:

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى...» (طه، ۱۱۷-۱۱۹)

را از بهشت به در نکند که به زحمت می افتی...

در آیه شریفه، نتیجه خوردن از آن درخت، افتادن در زحمت (فتشقی) و خروج از محلی که در آن جا گرسنگی، برهنگی و تشنگی وجود ندارد و آشکار شدن شرمگاه، عنوان شده و هرگز از عقاب اخروی سخن به میان نیامده است.

۲- این کارها از باب انتخاب خوب از میان خوب و خوب تر و به تعبیر دیگر از باب ترک اولی است. در ترک اولی، شخص کار خوبی را انجام می دهد، ولی این در حالی است که می توانست به جای آن، کاری خوب تر انجام دهد.

باتوجه به مقام شامخ پیامبران، اگر چنین موردی برای آنان پیش آید، می توان آن را معصیت یا غوایت و ظلم به نفس نامید، هرچند که مثل یک معصیت شرعی قابل مؤاخذه نیست. مثلاً در داستان حضرت موسی، کشتن آن مرد قبطی که با دوست موسی درگیر شده بود، در اصل کار مطلوبی بود و موسی یک مشرک را کشت، ولی او می توانست در همین مورد کار دیگری انجام دهد که به مراتب بهتر از کشتن آن مرد قبطی بود و آن آشتی دادن آن ها یا دخالت نکردن در کار آن ها بود، چون موسی در موقعیتی بود که مأمور هدایت مردم شده بود، و شایسته نبود که در چنین موقعیتی کاری کند که از طرف حکومت تحت تعقیب قرار گیرد و مجبور به فرار باشد؛ لذا موسی خودش از این کار پشیمان می شود و آن را ستمی بر خود قلمداد می کند:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (قصص، ۱۶)

یا در داستان یونس، خشم گرفتن او بر قومش و جدا شدن از آن ها به این دلیل که به او ایمان نمی آوردند، معصیت



شرعی نبود و او این کار را گناه نمی دانست، ولی بعدها متوجه شد که می توانست کاری بهتر از این بکند که نتیجه مطلوبی داشته باشد؛ لذا خود را ستمکار خواند:

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». (انبیاء، ۸۷)

حقیقت این است که گاهی کارهایی که برای عموم مردم روا و حتی پسندیده است، برای اولیاء الهی نارواست و آن‌ها باید در آن مرحله، گزینشی شایسته‌تر و عمل‌کردی بالاتر داشته باشند و اگر چنین نکنند و همان کار معمولی را انجام دهند، می‌توان آن را معصیت و غوایت خواند و می‌سزد که آنان از آن کاری که معصیت شرعی هم نبود، توبه کنند و خود را گناه‌کار بدانند. و همین است معنای «حسنات الابرار سیئات المقربین»^۱.

پیامبران و اولیای الهی، فوت شدن عبادت‌ها و توجهات قلبی را در اوقاتی مانند خوابیدن، غذا خوردن و اشتغال به سایر امور زندگی، برای خود نوعی تقصیر و گناه به حساب می‌آوردند و از این غفلت توبه و استغفار می‌کردند. پیامبر خدا می‌فرمود:

«وَأِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً»^۲

همانا قلب من دچار غفلت می‌شود و من هر روز هفتاد بار استغفار می‌کنم.

نظیر آن را امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَانَ يَتُوبُ إِلَيَّ

اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»^۳.

پیامبر خدا هر روز هفتاد بار توبه می‌کرد، بی آن که گناهی داشته باشد.

این دو وجهی که گفته شد و ما آن‌ها را با توضیح بیش‌تری بیان کردیم، یک مطلب کلی است که می‌توان آن را درباره همه آیات مورد بحث جریان داد، در عین حال برای هر کدام از آن آیات به‌طور جداگانه هم توجیهاتی گفته شده است که می‌توان آن‌ها را در کتاب‌های تفسیری در ذیل آن آیات ملاحظه کرد و نیز در دو کتاب تنزیه الانبیاء و

۱. این عبارت را در کتاب‌های حدیثی نیافتیم. احتمالاً سخن یکی از عرفاست. هرچه باشد معنای بلندی دارد و برای همین است که بزرگان در کلام خود به آن استشهاد می‌کنند.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۲. یغان، غفلت زده می‌شود.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۹. توجه کنیم که عدد صد یا هفتاد برای تکثیر است و خود عدد مراد نیست. اربلی نقل می‌کند که نزد سیدبن طاووس رفته و از او درباره اعتراف به گناه معصومین پرسیدم. سید گفت: همین سؤال را ابن العلقمی وزیر هم از من پرسید و من به او چنین و چنان گفتم. اربلی می‌گوید: پاسخ سید مرا قانع نکرد و سید از دنیا رفت. بعدها خداوند مرا به پاسخی هدایت کرد که مرا قانع می‌کند. آن‌گاه اربلی همان مطلب را که در بالا گفتیم توضیح می‌دهد و به همان روایت که پیامبر هر روز هفتاد یا صد بار توبه می‌کرد، استناد می‌کند و در آخر می‌گوید: آرزو می‌کنم که سیدبن طاووس زنده بود و من این مطلب گران‌بها را به او هدیه می‌کردم، اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۸. وجهی که اربلی گفته در واقع توضیح همان مسأله ترک اولی است، که از قدیم مطرح بوده است.

عصمة الانبیاء که پیش‌تر، از آن‌ها یاد کردیم، تک‌تک آن آیات به‌طور مستقل مورد بحث قرار گرفته است.

گناه پیشین و پسین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چه بود؟

در این‌جا ما به‌عنوان نمونه، آیه سوم سوره مبارکه فتح را توضیح می‌دهیم:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا».

در این آیه خداوند از آمرزش گناه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) سخن می‌گوید. حال این سؤال پیش می‌آید که این موضوع با معصوم بودن آن حضرت چگونه سازگاری دارد؟

پیش از آن‌که به پاسخ این پرسش پردازیم، می‌گوییم: منظور از «ما تقدم» گناهی است که پیش‌تر اتفاق افتاده و منظور از «ما تأخر» گناهی است که بعدها اتفاق افتاده است، این‌که بعضی‌ها گفته‌اند: «ما تأخر» گناهی است که بعد از این اتفاق خواهد افتاد، درست نیست، این‌که خدا به کسی وعده بخشیده شدن گناهی را بدهد که در آینده اتفاق می‌افتد، منطقی به‌نظر نمی‌رسد و خدا هرگز به کسی چک سفید نمی‌دهد! هم‌چنین کسانی گفته‌اند که «ما تقدم» مربوط به پیش از فتح مکه و «ما تأخر» مربوط به پس از فتح مکه است. البته برپایه تحقیق، آیات نخستین سوره فتح مربوط به فتح مکه نیست، بلکه مربوط به صلح حدیبیه می‌باشد و خداوند آن صلح را که در نظر برخی از اصحاب، ذلت‌بار بود، فتح مبین می‌خواند، چون آثار و برکاتی که صلح حدیبیه برای مسلمانان داشت، بسیار عظیم و سرنوشت‌ساز بود. پیامبر با این صلح از مزاحمت‌های مداوم کفار قریش راحت شد و فرصت و زمینه پیشرفت و تبلیغ اسلام در میان قبائل عرب و حتی اقوام دیگر را پیدا کرد. در واقع فتح مکه هم از آثار صلح حدیبیه است.

به‌هر حال در توجیه مضمون این آیه هم وجوهی گفته شده، از جمله این‌که منظور آیه، بخشیده شدن گناهان امت پیامبر است، یا این‌که منظور از ذنب در این‌جا همان ترک اولی است. ولی با توجه به سیاق آیه و این‌که به‌وسیله لام در «لیغفر» آمرزیده شدن ذنب پیامبر، به فتح مبین ربط داده شد و به‌عنوان نتیجه‌ای برای آن ذکر شده، در این‌جا باید مطلب چیز دیگری باشد و آن این‌که منظور از «ذنبک» در این‌جا گناه پیامبر از نظر کفار قریش است.

کفار قریش، بدگویی پیامبر اسلام از بت‌های آنان و نیز کشته شدن تعداد زیادی از بزرگان قریش در جنگ‌های بدر، احد و احزاب را گناهی بزرگ و نابخشودنی برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌دانستند و به همین جهت همواره و در هر شرایطی با پیامبر دشمنی می‌کردند و در صدد جنگ با آن حضرت بودند.

همان‌گونه که فرعونیان هم موسی را گنه‌کار می‌دانستند و موسی در این باره گفته:

«وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ». (شعراء، ۱۴)

و آنان بر گردن من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند.

حال با توجه به این معنا، خداوند برای آن فتح مبین (فتح مکه یا صلح حدیبیه که منجر به فتح مکه شد) نتایجی را بیان می کند که یکی از آنها از بین رفتن ذنب پیامبر از نظر مشرکان است و یکی هم اتمام نعمت بر آن حضرت و نیز هدایت کردن او به سوی صراط مستقیم است، که در آیه آمده است.

حال باید دید چگونه با آن فتح مبین، ذنب پیامبر از بین رفت؟ مشرکان که به یک باره عوض نشدند، آنها دشمنی پیامبر را هم چنان در دل داشتند. می گوئیم: منظور این است که مشرکان به سبب ذنبی که برای پیامبر قائل بودند، همواره دست به کارهای عملی می زدند و ایجاد مزاحمت می کردند، ولی آن فتح مبین باعث شد که شوکت و قدرت آنها از میان برود و دیگر توانایی جنگ با پیامبر را نداشته باشند و فکر پیامبر از طرف آنها آسوده شود. بنابراین، خداوند با آن فتح مبین کاری کرد که مشرکان مجبور شوند آنچه را که برای پیامبر ذنب می دانستند، نادیده بگیرند و از مخالفت با وی دست بردارند. در واقع خداوند ذنب ادعائی مشرکان را پوشانید. (غفر = ستر)

این وجه که توضیح داده شد، وجهی است که امام رضا (علیه السلام) در پاسخ مأمون که از این آیه پرسیده بود، بیان کرد. مأمون در مجلسی از امام رضا (علیه السلام) درباره عصمت پیامبران پرسید و بعضی از آیاتی را که به ظاهر با عصمت پیامبر متعارض می نماید، مطرح کرد. از جمله از آیه «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» پرسید. امام فرمود:

از نظر مشرکان مکه، کسی گناه کارتر از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نبود، زیرا آنان قبل از بعثت، سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آن گاه که آن حضرت ایشان را به پرستش خدای یگانه دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمد... و چون خداوند مکه را برای پیامبرش فتح نمود، همان چیزی را که از نظر اهل مکه به خاطر دعوت به توحید، برای پیامبر گناه محسوب می شد، از بین برد، زیرا بعضی از مشرکان مکه مسلمان و بعضی هم از مکه خارج شدند، و آنان که ماندند نتوانستند ایراد بگیرند، و با غلبه حضرت بر آنان، آنچه از نظر آنان گناه محسوب می شد، پوشیده گردید.^۱

بنابراین، گناه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در بی گناهی او بود و هر گامی که آن حضرت برای انجام رسالت الهی خود برمی داشت، از منظر مشرکان گناهی بزرگ به شمار می آمد. و گرنه او در پیشگاه خدا از هر گناهی پیراسته بود، چون او به طور مستقیم زیر نظر حضرت حق پرورش می یافت و خدا همواره مراقب او بود:

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۴.

«وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا». (طور، ۴۷)

و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن، که تو خود در حمایت مایی.

چکیده

ظاهر بخشی از آیات قرآن با اعتقاد به عصمت پیامبران در تعارض می‌باشد، که در مقام توجیه به دو صورت معنا می‌شود: یکی توجیه کلی و دیگری توجیه موردی. منظور از توجیه کلی، پاسخی است که شامل همه آیات می‌شود و منظور از توجیه موردی، پاسخی است که درباره تک تک این آیات و به‌طور جداگانه می‌توان بیان کرد. مهم‌ترین وجوهی که در توجیه کلی این آیات وجود دارند، عبارتند از:

۱- حمل موارد مخالفت با امر ارشادی و نه مولوی، مانند قضیه آدم و خوردن از شجره منهیة،

۲- از باب ترک اولی و انتخاب خوب از میان خوب و خوب‌تر، مانند خشم گرفتن حضرت یونس بر قومش و جدا شدن از آن‌ها. اما درباره توجیه موردی، بسته به این‌که درباره کدام پیامبر است و چه تعبیری در آن به‌کار رفته است، فرق می‌کند. به‌عنوان نمونه در مورد فتح مکه، خداوند در سوره فتح از آمرزش گناه پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سخن می‌گوید، در حالی که در این‌جا گناه پیامبر به‌سبب عمل ایشان نیست، بلکه از نظر کفار قریش است؛ زیرا کفار قریش، بدگویی پیامبر اسلام از بت‌های آنان و نیز کشته شدن تعداد زیادی از بزرگان قریش در جنگ‌های مختلف را گناهی بزرگ و نابخشودنی برای پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌دانستند که خداوند با فتح مبین کاری کرد که مشرکان مجبور شوند آن‌چه را که برای پیامبر ذنب می‌دانستند، نادیده بگیرند و از مخالفت با وی دست بردارند. در واقع خداوند ذنب ادعائی مشرکان را پوشانید.